

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بیان دیگری که برای انحلال حکمی در مقام گفته می‌شود که در کفایه مذکور نیست، این
هست که در باب علم اجمالی این قاعده را ما داریم که وقتی علم اجمالی منجز است که
«علی جمیع التقادیر» این اثر تنجیز را داشته باشد؛ و اما اگر نه، «علی بعض التقادیر»
می‌تواند تنجیزآور باشد و «علی بعض التقادیر» نمی‌تواند، این‌جا این علم اجمالی اثر
تنجیزی اصلاً ندارد. حالا تطبیق این قاعده بر مقام این هست که از نظر عقلی مسلم
است که «المنتجز لا یتنجز ثانیاً» حکمی که تنجز پیدا کرده، یعنی به مثابه‌ای رسیده است
که مخالفت با او استحقاق عقاب می‌آورد برای شخص، این دو مرتبه به سبب آخر
نمی‌تواند همین صفت را پیدا کند، همین تنجز را پیدا بکند؛ چون تحصیل حاصل است، وجود
دارد، دو مرتبه، مثل این‌که موجود دومرتبه موجود بشود، این لا معنی له؛ چیزی که تنجز
دارد دو مرتبه تنجز پیدا کند این لا معنی له.

خب بعد از این‌که این مقدمه مسلم است در مقام گفته می‌شود که درست است این
شخص در ابتدای امر قبل از مراجعه به ادله از باب این‌که دین قواعد و قوانین،
محرمات و واجبات دارد علم اجمالی پیدا کرده به این‌که محرماتی وجود دارد و واجباتی
وجود دارد، اما همان موقع که او این علم را پیدا کرد، قبل از علم به آن یک‌سری از آن
وقایع به واسطه‌ی وجود امارات و ادله که هنوز این به آن‌ها ظفر نیافته بود، آن‌ها منتجز
شدند؛ چون وجود امارات و ادله‌ی در معرض وصول، آن‌ها حجت هستند و اگر مطابق با
واقع دربیابند آن‌ها را چه کار می‌کنند؟ آن‌ها را منتجز می‌کنند و آن‌ها تنجز پیدا کردند، اگر
درواقع حرامی باشد، واجبی باشد و دلیل بر آن، آن‌هم دلیلی که قابل وصول است،
شخص وقتی مراجعه به ادله کرد، به روایات کرد، به آیات کرد این‌ها را درمی‌یابد؛ یا
اگر مقلد هست الان که هنوز به رساله‌ی عملیه مراجعه نکرده آن‌چه که در رساله‌ی عملیه
به عنوان حرام ذکر شده، آن حرام‌ها منتجز است بر این شخص، آن حرمت‌ها تنجز دارد بر
این شخص؛ یعنی آن حرمت‌ها اگر واقعیت داشته باشد آن واقع به واسطه‌ی فتوای مفتی
که در معرض وصول مقلد هست آن‌ها تنجز پیدا می‌کنند. پس بنابراین قبل از این‌که این
آقا علم اجمالی پیدا کند، آن بعض اطراف این‌که معلوم بالاجمالش این‌ها در اثر وجود آن
امارات و ادله که در معرض وصول بودند، آن‌ها تنجز پیدا کردند؛ وقتی آن‌ها تنجز پیدا
کردند این علم اجمالی متأخر قهراً نتیجه‌اش این می‌شود که نمی‌تواند تنجیزآور باشد در
جمیع اطراف خودش چون آن اطراف بعضی‌اش همان‌هایی هستند که قبلاً تنجز پیدا کردند
و به حکم مقدمه‌ی قبل که «المنتجز لا یتنجز ثانیاً» دیگر آن‌ها نمی‌توانند به واسطه‌ی این
علم اجمالی تنجز پیدا بکنند؛ پس این علم اجمالی که اخباری می‌خواهد به آن تمسک کند

این یک علم اجمالی است که لا اثر له چون علم اجمالی‌ای نیست که علی کل حال تنجیزآور باشد؛ چون اگر آن معلوم بالاجمال ما که علم داریم حرام‌هایی هست، آن معلوم بالاجمال ما اگر منطبق بر همان‌هایی باشد که روایات، آیات بر حرمتش دلالت می‌کند، آن‌ها دیگر قابل تنجیز به واسطه‌ی این علم اجمالی نیستند؛ چون «المتنجز لا یتنجز ثانیاً». بنابراین این علم اجمالی ما این جور نیست که «علی کل التقادیر» تنجیزآور باشد، و وقتی این طور نشد پس بنابراین این علم اجمالی اثری ندارد. پس این بیان باز نمی‌گوید علم اجمالی شما منحل می‌شود، نه منحل نمی‌شود هنوز هم هست؛ می‌گوییم اما این‌ها حرام است، اما آن‌ها حرام است، اما... این اماها از بین نرفته و جداناً، اما علیرغم وجودش اثر ندارد، مثل این است که نبودش؛ فلذا می‌گوییم انحلال حکمی است، یعنی چه انحلال حکمی است؟ یعنی حکم انحلال در این جا وجود دارد، انحلال چه طور تنجیز نمی‌آورد؟ این جا مثل همان می‌ماند از این نظر که تنجیزی نمی‌آورد، علیرغم این که وجود دارد.

س: اگر هم زمان باشد چی؟

ج: یعنی...

س: حینی که بالغ شد قبل از بلوغ که معنا ندارد که ادله‌ای که در مظان حجت باشد، این دیگر بالغ شد همان....

ج: همان حین....، حالا این به درد بحث ما نمی‌خورد این سؤال، چون در بحث ما این‌ها همه چه هستند؟ این‌ها حتماً قطع هستند؛ هم زمان این جور نیست که، بله شما ممکن است بگویید که هم زمان در زمان ائمه این ممکن بوده که همان موقع که این...

س: ...

ج: الان این جور چیزی نیست...

س: الان تا قبل از بلوغ که معنی ندارد که ... منجز باشد که؛ حین بلوغ هم که این علم حاصل بشود آن هم به واسطه‌ی وجود در مظان متنجز می‌شود، می‌شود هم زمان...

ج: نه، این فرض نیشغولی که حضرتعالی....

س: اصلاً نیاز به ... بودن فرد این جا نداریم ما...

ج: می‌دانم، چنین چیزی نیست آخر...

س: ... نیست که بگوییم فردش غیر عرفی است.

ج: اولاً حالا این‌ها یک مبانی دارد مثلاً اگر کسی به مبنای حضرت امام قائل باشد که این‌ها خطابات قانونی است برای غیر مکلفین هم هست منتها برای آن‌ها معذور **هستند**، نه این که آن خطاب را به آن ندارد؛ این امارات این‌ها این واقع را تنجیز کرده برای هر کسی که صلاحیت دارد. آن هم تا پانزده سالش تمام شد یا تا دختر نه سالش تمام شد در همان لحظه که دارد نه سالش تمام می‌شود غفلت ندارد علم اجمالی هم برایش پیدا شد، باید این جوری شما فرض کنید، همان لحظه هم علم اجمالی پیدا کرد، همان لحظه.... آن‌ها قبلش وجود دارند دیگر، یعنی تا این بخواهد در نقش علم اجمالی در ذهنش نقش ببندند

آن‌ها وجود دارند. چون پیغمبر فرموده، ائمه(ع) فرمودند یا در قرآن شریف آیه‌ای دالّ بر...

س: در دوران تمییزش ملتفت بوده، لازم نیست که همان لحظه آن احتمال که حادث بشود، از قبل از بلوغ در زمان تمییز ملتفت بوده و وقتی...

ج: نه، آن فایده‌ای ندارد، باید همان لحظه‌ای که پانزده سالش تمام می‌شود یا نه سالش تمام می‌شود در همان لحظه ملتفت باشد، این حرفی که می‌گوییم نیشغولی است برای همین است دیگر، در همان لحظه ملتفت باشد؛ حالا بگویید آن‌جا ولکن در جاهای متعارف و معمولی که این **جوری نیست**.

این به خدمت شما این هم بیان آخری است که در مقام گفته می‌شود، آیا این تمام است یا تمام نیست؟ بعض این مناقشات دارد این بیان.

مناقشه‌ی اول این است که (حالا توصیف به اول کردیم توقع ایجاد می‌کند که ثانیاً را هم بگوییم، ما این توصیف را برمی‌داریم)، مناقشه‌ای که این‌جا عرض می‌کنیم این هست که اگر بخواهیم بگوییم «المتنجز لا یتنجز ثانیاً» این ممتنع است مثل این که بگوییم «الموجود یوجد ثانیاً» این ممتنع است؛ اما فرق است بین این که بگوییم «المتنجز لا یتنجز ثانیاً» یا این که این تنجز در بقاء مستند به یک چیز دیگری **است**؛ مثل این که شما خیمه‌ای سرپا کردید و یک ستونی هم.... این سرپا بودن این خیمه معلول و متکی به یک پایه‌ای است، شما یک پایه‌ای دیگر می‌گذارید و این پایه‌ی قبلی را برمی‌دارید هم‌زمان، الان برپایی خیمه برپایی جدیدی نیست ولکن در مقام بقاء دیگر مستند نیست این برپایی به آن ستون حدوث، به یک ستون دیگری الان مستند است؛ این‌جا گفته نمی‌شود که این دو برپایی پیدا کرد، نه، همان برپایی قبلی در مقام بقاء به یک امر دیگری مستند است غیر از آن امر قبلی؛ این احکام واقعیه تا به حال متنجز بود، حالا اگر شما علم تفصیلی پیدا کردید، در بقاء علم تفصیلی پیدا کردید، علم اجمالی **نه دیگه**؛ شخص رفت ادله را دید، دید که بر این مطلب خبر متواتر نصّ قائم است، یا آیه‌ای شریفه‌ای که نصّ است قائم است که سندش تمام است، قطعی است، دلالتش هم قطعی است. الان که علم پیدا کرد شما می‌بینید این علم تفصیلی هیچ خاصیتی ندارد، اگر این برهان درست باشد بخواهد بر این برهان بر مقام تطبیق بشود شما الان باید بگویید این علم تفصیلی هیچ فایده ندارد؛ چرا؟ چون متعلق این علم تفصیلی، آن معلومش، قبلاً به واسطه‌ی آن ادله چه شده؟ به واسطه‌ی آن علم اجمالی شما یا به واسطه‌ی آن ادله و یا آن علم اجمالی شما یا به واسطه‌ی ادله‌ای که در مقام بوده است منجز شده، علم تفصیلی بعدی شما دیگر نمی‌تواند کارآمد باشد؛ یعنی شما قبلاً تصویرش این **جوری است**؛ به یک روایت برخوردید، حجت بود، این منجز کرد آن واقع را، بعد تتبع‌تان بیشتر شد، بیشتر شد، بیشتر شد دیدید که نه تنها یک روایت نیست این قدر روایت هست که به تواتر انجامید، دلالتش هم نصّ است، علم تفصیلی برای شما پیدا می‌شود؛ می‌توانید بگویید این‌جا این علم تفصیلی «لا اثر له؟» یا این که نه، می‌گویید تا به حال قبل از این که من به این علم تفصیلی دست پیدا کنم، آن تنجز وجود داشت به واسطه‌ی آن اماره‌ی ظنیه‌ی حجت الان همان تنجز باقی است دیگر مستند به آن نیست مستند به علم است، علم تفصیلی که الان داریم، در مانحن فیه هم همین‌جور ممکن است ما بگوییم و این دیگر آن اشکال «المتنجز لا یتنجز ثانیاً» دیگر تطبیق نمی‌شود. می‌گوییم بله، این شخص قبل از این که این علم اجمالی را پیدا بکند، این احکام واقعیه به واسطه‌ی وجود امارات که در معرض وصول بودند این‌ها تنجز پیدا کرده بودند، آن تنجز لدی الحدوث

مستند به آن امارات قابل وصول بود، ولی بعد که این توجه پیدا کرد که دین باید قانون داشته باشد و به این دلیل برای او علم اجمالی صددرصد پیدا شد که محرمانی وجود دارد و واجباتی وجود دارد، الان همان تنجز حادث شده بقاءاً مستند به چیست؟ مستند به این علم اجمالی است که الان پیدا کردیم. پس این علم اجمالی باز علی جمیع التقادیر تنجیزآور است؛ تنجیزآور است به این معنا که می‌آورد یعنی اثر تنجیزی را دارد، تنجیز مستند به آن وجود دارد؛ و این کفایت می‌کند برای این که ما بگوییم...

س: باز تنجیز اماره به حدوثاً بود، آن که تنجیزش مطلق بود هم حدوثاً هم بقاءاً، یعنی من نمی‌توانم بگویم بقاءاً آن حکم ...، بر فرض علم اجمالی برای من حاصل نشود، من نمی‌توانم مخالفت حکمی را بکنم که اماره بر آن قائم شده؛ پس اماره تنجیزش هم حدوثاً هم بقاءاً، پس مقام ما دیگر نیاز به تنجیز... ثانیاً نداریم. یعنی این جوری نیست که با علم اجمالی من بگویند که این اماره همان حدوثی بود فقط و ما دیگر بقاءاً تنجیز ندارد اماره.

ج: نفهمیدم به کجا اشکال می‌کنید.

س: علم اجمالی حاصل می‌شود باز هم در معرض اماره باقی است، یعنی استناد تنجز در معرضیت می‌توانیم بدهیم در مرحله متأخر.

س: ...

س: بقاءاً دوباره هست.

س: توارد علتین بر معلول واحد.

ج: خدمت شما عرض شود که اولاً اماره وقتی حجت است که علم نداشته باشیم، چون موضوع حجیت اماره شک است؛ برای عالم این خبرهای واحد هیچ وقت برای امام صادق(ع) حجت نیست، یا برای کسی که علم دارد حجت نیست؛ اماره که ظن است برای کسی حجت است که عالم نیست، در موضوع امارات شک اخذ شده؛ پس بنابراین اگر شما علم تفصیلی پیدا کردید در بقاء، دیگر آن اصلاً آن اماره‌ی ظنیه حجت نیست ولی تنجیز جدیدی می‌آید برای آن چیزی که آن اماره قبلاً آن را منجز کرده بود؟ نه، تنجیز جدید نمی‌آید، همان تنجیز حادث شده‌ی به آن اماره در مقام بقاء چه هست؟ تنجیز وجود دارد باید امتثال بکنیم، اما آن تنجیز الان مستند به چه هست؟ مستند به این علم است، به این علم تفصیلی یا به این علم اجمالی است؛ دیگر مستند به آن اماره‌ی سابقه نیست، آن اماره‌ی سابقه دیگر مرد. مثل این است که کسی تقلید می‌کرد و به واسطه‌ی این تقلید کردن برای او احکامی تنجز داشت به خاطر آن تقلیدش، بحمدالله درس خواند «صار مجتهداً» و خودش استنباط کرد. آیا الان که استنباط کرد و استنباطش هم مطابق با همان مجتهد قبل درآمد که تقلید می‌کرد، الان در مقام بقاء آن حکم بر او تنجز جدید پیدا می‌کند یا همان تنجز سابق است؟ اما آن تنجز سابق قبلاً مستند به تقلید بود الان مستند به اجتهاد خودش هست، نه این که این اجتهاد خودش الان... و آن تقلید دیگر باطل شد، باطل است، الان دیگر حق ندارد تقلید بکند چون مجتهد است حجیت آن اماره که فتوای مجتهد بود، دیگه زال، این زالت این حجیت، به خاطر این که خودش مجتهد شده و این حکم را می‌داند.

پس بنابراین حرف سر این است، مطلب این است که وقتی این علم تفصیلی پیدا

می‌شود بعد قیام الامارات و الادلة الظنیّه که حجت است یا علم اجمالی پیدا می‌شود، این علم تفصیلی یا علم اجمالی نمی‌خواهد یک تنجز جدیدی روی تنجز قبل بیاورد که بگوید المنتجز لا یتنجز ثانیاً.

س: حاج آقا نمی‌شود گفت تنجز نوعاً واحد است ولی شخصاً متعدد است چون منشأش...

ج: همان است، همان تنجز شخصیه باقی است مثل همان مثالی که عرض کردم. همان تنجز شخصیه در حکم عقلاً...

س: ... متعدد است چه جوری

ج: چیست؟

س: منشأ تنجز متعدد است، چه طور می‌توانیم بگوییم همان تنجز شخصاً باقی است؟

ج: بله، این ستون، این خیمه‌ای که بر پا هست و شما آن عمود قبل را که با آن بر پا شده، برمی‌دارید عمود جدید می‌گذارید به جای آن به جوری که هیچ تخلفی پیدا نمی‌شود. این عمود بودن جدیدی پیدا می‌شود، این چیزی است که در خارج است، چیز جدیدی پیدا می‌شود؟ نه همان است. بله، اگر شما قائل به حرکت جوهری باشید، بگویید هر آن، عالم در حال شدن است، این شدن غیر از آن شدن قبلی است. این یک چیز جدیدی است؛ بر اساس آن حرف‌ها بخواهید....

س: ...

ج: نه، همان تنجز است مستندش متفاوت است. نه تنجز چیز جدیدی نیست؛ یک تنجز جدیدی در خارج پیدا نمی‌شود؛ همان تنجز موجود که در اعتبار عقلانی وجود داشت، همان تنجز قبلاً می‌گفتند در اثر آن بود، الان همین تنجز باقی است به خاطر این جهت.

س: حاج آقا تنجز ثانی نمی‌تواند ترکیبی از تنجز اول باشد،

ج: بله؟

س: تنجز ثانی یک تأکیدی باشد بر تنجز اول...

ج: یعنی المنتجز صار منتجزاً؟ یا نه این باعث تأکد تنجز می‌شود؟

س: همان شبیه مولوی تأکیدی که می‌فرمودید؛ مثلاً یک مدلولی باشد، هم مثلاً کتاب... هم سنت هم عقل، این اشکالی دارد؟...

ج: نه، این جا این تنجز، این نظریه هم تمام نیست. ببینید وقتی علم پیدا شد، علم معنا ندارد چیز دیگری که ظنّ است، ان علم را تأکید کند. علم است دیگه؛ علم صد درصد است. واقع برای او هویدا شده، پیدا شده، دیگه چیز دیگری که ظنّ آور است و امثال ذلک، این جا معنا ندارد دیگه، این مؤکّد آن هست.

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج: تتمیم نمی‌کند. نقصانی ندارد که

س: قبلی‌اش آن اوائل نقصان داشت؛ این را دارد تأکید می‌کند نه این که آن را کلاً از بین ببرد.

ج: نه، با وجود این اصلاً آن حجت ندارد چون شما عالم هستید، مظنه را برای کی می‌آیند حجت می‌کنند؟ برای کسی که عالم نیست. کسی که خودش عالم است، مظنه برای چه برای او حجت می‌کند؟

س: ...

ج: می‌گویم ادله‌ی حجت امارات برای کیست؟ برای کسی که علم ندارد. حالا در مورد علم تفصیلی‌اش دارم عرض می‌کنم، برای کسی است که علم ندارد پس بنابراین وقتی که علم شما داشتید، موضوع حجت امارات از بین می‌رود؛ مثل این که کسی تغییر جنسیت بدهد. اگر آمد تغییر جنسیت داد، ادله‌ای که برای آن جنس خطاب می‌کرد می‌گفت کذاکم، مردی شد زن، تغییر جنسیت داد اگر بشود، آن ادله‌ای که می‌گفت آیا، یا ایتها النساء کذا انجام بدهید، دیگه شامل این آقا نمی‌شود. تغییر جنسیت داده، این جا هم همین جور است، وقتی عالم شد، آیا الشاک، برای تو خبر واحد، حجت است دیگه آیا الشاک نیست که بگویم خبر واحد برای او حجت است.

س: ... حکم که دقیقاً علم تفصیلی نیامده ولی اماره که می‌گویند روی تک تک احکام می‌گوید این فعل در این جا حکمش این است؛ دقیقاً علم روی این فعل که نداشتیم حکمش چیست؛ یک علم اجمالی بود. این هم یکی از اطرافش بود. این که الان بگویم که اماره وقتی می‌آید ظنیّه در مقابل علم نمی‌تواند کاری کند، نمی‌تواند تنجز ایجاد کند، یک تفاوتی به....

ج: نه، این مثالی که عرض را کردیم برای علم تفصیلی بود اما در علم اجمالی چه می‌گوییم؟ در علم اجمالی گفته می‌شد که اطراف علم اجمالی، درست است هر کدام من علم ندارم و شک دارم، در هر طرف علم اجمالی که دست می‌گذارد انسان، شک دارد. علم اجمالی دارد که آن معلوم بالاجمال بالاخره این جا وجود دارد اما این بخصوصه مشکوک است، این یکی به خصوصه مشکوک است اما می‌گفت این علم اجمالی شما نمی‌تواند تنجیزآور باشد برای آن احکام واقعیه‌ای که امارات بر آن قائم است. نمی‌تواند آن‌ها را منجز کند؛ چرا؟ چون آن‌ها قبلاً به واسطه‌ی آن امارات ظنیّه تنجز پیدا کردند و اگر این علم اجمالی بخواهد تنجیز بیاورد نسبت به آن‌ها، می‌شود المنتجز یتنجز ثانیاً و حال این که این عقلاً محال است. پس بنابراین این علم اجمالی بعدی شما که حاصل می‌شود، این علم اجمالی لا اثر له، بنابراین علی رغم این که وجود دارد لا اثر له، پس تنجیزی نمی‌آورد، پس این علم اجمالی‌ها به درد نمی‌خورد. وجوب احتیاطی در اطرافش لازم نیست چون تنجیزآور نیست. این مبنا یک عده‌ای از این راه می‌خواهند... مثل آقای اصفهانی، مثل صاحب منتقی، این‌ها قائل به این مسلک هستند، می‌گویند بله، چون المنتجز لا یتنجز ثانیاً، در این موارد که ما قبلاً اماراتی داشتیم، سابقاً اماراتی وجود داشته و آن امارات در معرض وصول بوده، علم اجمالی بعد لاحق، آن علم اجمالی‌ها لا اثر له، چون علی کل تقدیر نمی‌تواند تنجیز بیاورد. نسبت به آن مواردی که اماره بوده و آن احکام واقعیه به

واسطه‌ی آن امارات تنجز پیدا کرده، این علم اجمالی دیگه نمی‌تواند آن‌ها را منجز کند چون آن‌ها صاروا، آن احکام متنجز شده‌اند؛ به واسطه‌ی این دیگه دو مرتبه متنجز نمی‌شوند. جوابی که ما می‌خواهیم به این‌ها عرض بکنیم این است که اگر، این قانون شما، این حکم عقلی می‌گوید چی؟ می‌گوید دو مرتبه لباس تنجز نمی‌تواند بیوشد. دو مرتبه نمی‌تواند متنجز بشود چون این حاصل است. اما اگر بگوییم در مقام بقاء، این تنجز حاصل شده‌ی قبل، همان تنجز در مقام بقاء مستند به چیست؟ علم است؛ یعنی عقلاء و عقل چه می‌گوید؟ این را درک می‌کند. می‌گوید تا این منجز بود بر شما، تا حالا به واسطه‌ی آن امارات، از حالا به بعد به واسطه این علمی که داری، حالا علم تفصیلی اگر داری، به علم تفصیلی، اگر علم اجمالی داری به علم اجمالی،

س: حالا چه فرقی دارد دو تا علم اجمالی؟ بگوییم به همان علم اجمالی این‌ها منجز هستند. در علم تفصیلی قابل فهم است که بگوییم مستند این‌ها از الان به بعد علم تفصیلی ماست؛ این اشکال ندارد اما در علم اجمالی بگوییم علم اجمالی داشتیم تا حالا، از این به بعد این‌ها مستند است به این علم اجمالی دوم است. بگوییم به همان علم اجمالی اول است چون لا فرق بین

ج: مگر ما علم اجمالی دوم پیدا کردیم؟

س: «بله دیگه، چون گفتیم یک سری احکام متنجز شده با علم اجمالی اول‌مان،

ج: چنین چیزی نگفتم.

س: با امارات، ببخشید با امارات، علم اجمالی داریم. بعد علم اجمالی دوم حاصل شد برای ما که این مستند آن تنجز اول ما با امارات، این علم اجمالی الان ماست. چه فرقی با این علم اجمالی الان کرد با اولی؟

ج: اولی که علم اجمالی نبود.

س: پس چه جوری می‌خواهیم منحلش کنیم؟

ج: انحلال حکمی است. انحلال واقعی نیست؛ یعنی الان هم ما علم اجمالی را داریم ولی این‌ها می‌گویند این علم اجمالی لا اثر له، این علم اجمالی وجود دارد اما دیگه تنجیزی نمی‌آورد. چرا تنجیز نمی‌آورد؟ به خاطر این که بعض اطراف، آن‌ها قبلاً متنجز شده برای آن امارات سابقه؛ چون متنجز شده، علم اجمالی اگر معلوم بالاجمال شما آن طرف باشد دیگه نمی‌تواند تنجیز بیاورد چون آن‌ها منجز هستند؛ پس این علم اجمالی این جور نیست که علی کل تقدیر، تنجیزآور باشد، فلذا چون علی کل تقدیر تنجیزآور نیست، این علم اجمالی لا اثر له، علی رغم وجودی که دارد. پس انحلالش می‌شود انحلال حکمی؛ یعنی در حکم انحلال است اگر انحلال بود اثر نداشت. حالا هم که وجود دارد در حکم همان است که اثر ندارد؛ این فرمایش....

خب این هم راه دومی است که در مقام ممکن است گفته بشود و گفته‌اند، نه این که ممکن است گفته بشود، گفته‌اند اما محل این اشکال و ایراد هم هست.

س: ...

ج: بله؟

س: ... انحلال صورت نمی‌گیرد؟

ج: انحلال؟

س: ...

ج: چرا، ما هم قائل هستیم به این که انحلال حقیقی در مقام وجود دارد.

س: نه، به این دلیل

ج: نه، به این دلیل نه،

س: استاد چرا اصرار دارید که این تنجز همان است؟ چه اشکال دارد؟ آن از بین رفته باشد؛ یعنی دلیل ما جزء مقدمات مستدرکه است. حالا چه اشکال دارد چون علم از این تنجز از بین رفت، یک تنجز جدید آمد؛ یعنی این ربطی به جواب و استدلال مرحوم آقای اصفهانی ندارد. یعنی ما چه اصراری داریم که تحبس کنیم تنجز را؟ بگوییم آن تنجزی که ... در امارات بود حَدَّثَ و معدوم شد

ج: اشکال ندارد، یعنی عقلاً این هم اشکال ندارد کسی بخواهد بگوید تا حالا به واسطه‌ی آن بوده، از این به بعد به واسطه‌ی این است.

س: ... مقدمات استدلال

ج: اما چرا بگوییم آن از بین رفت؟ چه دلیلی دارد بگوییم آن از بین رفت؟ دلیل از بین رفتنش چیست؟

س: همین که فرمودید مرد؛ یعنی مرد، تنجزش هم مرد، یک تنجز جدید آمد.

ج: نه، چرا معلولش از بین رفت؟

س: چون خودش...

ج: چون یکی دیگه هست.

س: نه خب، معلول با علم

ج: اگر نتواند استناد به او بکند، مستند به او باقی باشد از بین می‌رود اما اگر بتواند استناداً به آن باقی باشد چرا از بین برود؟ این مثل این سقف است. چرا اگر آن ستون را برداشتی بگوییم این سقف از بین رفت؟ این استواریش از بین رفت؟ چرا بگویی از بین رفت؟

س: باقی است.

ج: باقی است به استناد به آن دومی

س: سؤال این است که می‌تواند علم اجمالی

ج: دلیلی بر انتفاع نداری، این بله، این علی تقدیر التسلیم ممکن است بگوییم. بگوییم بر فرض این جوری بگوییم، بگوییم بر فرض قبول بکنیم، بعد این تطبیق المتنجز لا یتنجز ثانیاً بر مقام درست نیست؛ چرا؟ برای این که یا می‌گوییم باقی است به بقاءاً به این مستند، هم آن باقی به این مستند است یا این که ممکن است گفته بشود. ممکن است گفته بشود یعنی قطع داریم که او از بین رفته و به واسطه‌ی این است. این ممکن است به دردی مثل محقق اصفهانی و صاحب منتقی نمی‌خورد. چرا؟ می‌گوید برای این که ما باید بدانیم که این علم اجمالی ما اثر دارد علی کل تقدیر، احتمال این که لعلّ اثر داشته باشد باعث نمی‌شود که ما بدانیم این علم اجمالی تنجیزآور است، باید بدانیم تنجیزآور است تا به درد ما بخورد. این که یک فرضیه‌ای فقط محتمل است، ممکن است این جوری بگوییم این به درد نمی‌خورد.

س: این بند دومش آقا مشکل دارد چون تنجز جدید که می‌خواهد ایجاد بشود، وقتی حادث می‌شود، آیا آن تنجز قبلی برقرار هست یا نیست؟ اگر برقرار هست کماکان که باز دوباره المتنجز...

ج: نه، به کی دارید اشکال می‌کنید؟

س: آن فرض دوم‌تان که می‌فرمودید ممکن است این طور گفته بشود، می‌خواهم این را عرض کنم ممکن نیست؛ آن تنجز جدید که ایجاد می‌شود، یا تنجز قبلی برقرار است یا برقرار نیست؛ اگر برقرار هست

ج: آن که بله؛ اما اگر برقرار نیست چه اشکال دارد؟

س: از بین رفته

ج: آن تنجز از بین رفته، بین شخص آن تنجز از بین رفته؟

س: ...

ج: من همین سؤالی بود که از ایشان کردم که چرا می‌گویید از بین برود با این که این فرضیه وجود دارد اما اگر کسی بگوید بله، آن معلول آن علت بود، علت از بین رفت، معلولش هم از بین رفت. الان یک علت دیگه پیدا شده، یک معلول جدید می‌آید.

س: استاد، علت را شما می‌گویید... استاد چون این تنجز بدون علت می‌تواند باشد یا نمی‌تواند؟ اگر می‌تواند باشد، نیازی به علم اجمالی هم نیست.

ج: نه، بدون علت نمی‌تواند باشد اما در بقاء باید همان علتش باشد.

س: بعد آن علتش یک چیز دیگه است؛ یعنی آن فاصله‌ی بین این که رفت و آمد یک علت نیست؛ یعنی آن وسط چه شد؟

ج: گفتیم. نه، نه، نه،

س: این مثال عرفی است که مثلاً این سقف الان این چوب مثلاً زیر آن است، در همان لحظه یک چوب دیگر می‌گذاری زیر آن، این فرق دارد با علت و معلول، علت و معلول وجود را ...

ج: حین زوال آن این حدوث پیدا می‌کند؛ یعنی تخلل عدم نیست؛ در حین زوال او

س: این حدوث پیدا می‌کند، پس این یک چیز جدید است که حدوث پیدا می‌کند.

ج: نه، اما همان باقی است. این وجدانی است دیگه، این همان باقی است.

س: ما اشتباه‌مان این است که فکر می‌کنیم که آن علم اجمالی، علت از بین رفت، نرفت، فقط محرز شد که این تکیه‌گاه اصلی که در این مثال خیمه‌گاه ما دو تا ستون داشتیم ولی اجمالاً می‌دانستیم یکی از این ستون‌ها تکیه‌گاه است. یکی که اعتباری بود، آن را برداشتیم، محرز شد که آن ستون اصلی که تکیه‌گاه خیمه بوده، کجاست؟ در این جا علت از بین نرفت، مفروض برای ما که کدام یکی علت...

ج: نه، این جور نبود. این تصور حضرت عالی است.

س: مؤید فرمایش شما اصلاً نیاز به تشبیه هم نیست؛ همین تنجر یعنی گردنگیری دیگه، قبلاً به آن واسطه گردنگیر بود حالا سبیش از بین رفت که به این واسطه دیگه گردنگیر است. این که عرفاً هم همین طور است. عرفاً گردنگیر بودن ربطی به این ندارد که سبیش چه باشد، سبیش قبلاً آن بود و گردنگیر بود. حالا آن رفت

ج: بله دیگه، می‌گوییم در بقاء همین است دیگه،

س: ...فرمایش شما

ج: می‌گوییم در بقاء این جوری است به واسطه‌ی امر آخر است منتها برای این که این مطلب عقلی را تشبیه به یک مثالی روشن‌تر بشود برای تصدیقش، مثال را به این جهت زدیم. چند نکته، نمی‌گوییم تنبیه، شیخ رضوان‌الله علیه بعد از پایان یافتن این بحث ادله‌ی دالیه بر وجوب احتیاط از قَبْلِ اخبارین کتاباً و سنتاً و عقلاً بعد از این که این‌ها را بحث می‌کنند و جواب می‌دهند، وارد تنبیهات می‌شوند. یک سری تنبیهاتی که مرحوم شیخ اعظم ذکر فرموده‌اند، این‌ها دیگه در کلمات آقای آخوند، در بعدی‌ها حذف شده، چون جایگاه خیلی مهمی این‌ها ندارد، حالا در زمان شیخ اعظم این‌ها طرح شده به خاطر این که هنوز آن اصول قدمایی، سیطره داشته و لازم بوده که شیخ قدس سره این‌ها را مطرح کنند برای این که اذهان روشن بشود اما این مطالب دیگه بعدها در اثر زحمات ایشان و بعدی‌ها دیگه از واضحات شده خیلی‌هایش، چون این چنین شده، دیگه در اصول‌های بعدی این‌ها را حذف کردند و نیاوردند و همین مباحث هم که یک مقداری هم بعضی جاهای آن پیچیده است، این‌ها یستحقّ که از خود رسائل هم در مقام آموزش حذف بشود نه در مقام وجود، برای این که اطلاع بر.... اما در مقام آموزش دیگه لازم نیست این پیچ و خم‌هایی که بعضی جاهایش دارد این‌ها را که تحفظ بشود در مقام آموزش، منتها بعضی‌های از این‌ها چون دارای یک نکته‌های خاصی هست، به عنوان نکته عرض می‌کنیم خیلی مختصراً، بعد وارد تنبیهات می‌شویم که دیگه هم شیخ اعظم آن‌ها را وارد فرموده، ایراد فرموده و هم بقیه‌ی آقایان، حالا بعضی‌هایش هم باز نه به آن تفصیلی که این جا بیان شده چون بعضی از آن واقعاً این‌ها اباحت فقهی است نه اباحت اصولی است. اباحت فقهی است که این جا دیگه حالا الکلام یجّر الکلام شده آن بحث فقهی را این جا ادامه دادند خیلی، حالا پس بنابراین دیگه چون وقت گذشته فقط عرض می‌کنیم یک چند نکته در پایان این بحث باقی مانده، آن‌ها را عرض می‌کنیم بعد وارد تنبیهات می‌شویم ان شاءالله

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين